



مریم سما یکی از مطرح‌ترین خبرنگاران زن در رسانه‌های تصویری افغانستان است. بانو سما نماد از شجاعت، درایت، تلاش و توانایی بوده و همواره سعی کرده صدای رسای برای عدالت‌خواهی اقشار مختلف جامعه باشد. وی موفقیت‌ها و دست‌آوردهای چشم‌گیری در عرصه فعالیت‌های رسانه‌ای و کاری‌اش داشته است.

خواهر جان، دخترت آبروی ما ره برد!



سال دوم
شماره ۲۸
یکشنبه
۶ حوزا ۱۳۹۷
قیمت ۱۰ افغانی
Sunday
May 27, 2018
Vol. 2
No. 38



این‌جا، چراغی روشن است

زنان باید خودخواهی را تمرین کنند. یاد بگیرند که خودخواه باشند. باید یاد بگیرند که از خواسته‌های خودشان به‌خاطری دیگری نگذرند. زنان باید خودخواهی را تمرین کنند!

ناشناس

موضوع، مچاله شده است؛ خشونت و عادت به خشونت

چه چیزی می‌تواند، در کاهش و زدودن خشونت تاثیرگذار آید؟ عاملان خشونت، چه کسانی‌اند و چرا به خشونت دست می‌زنند؟ «خشونت ضد زنان» دیگر، به یک عبارت عادی بدل شده است و خود واژه «خشونت» هم آشنا و دوست تمام گوش‌ها و چشم‌هاست که همه آن را یاد دارند، شنیده‌اند و هم می‌نویسند. چرا این واژه و این عبارت تا این حد عادی شده و در حد روزمره‌گی رسیده است؟

در این نوشته به این نتیجه می‌رسیم که خشونت نظیر پول پنج‌افغانی که مچاله شده است. واژه «خشونت» و عبارت «خشونت ضد زنان» چنان دست به دست شده است و چنان در رسانه‌ها، خیابان‌ها، شهرها، خانه‌ها، دکان‌ها، نانواپی‌ها، بیمارستان‌ها، بس‌ها و ماشین‌های شهری، ایستگاه‌های پولیس، اداره‌های دولتی و خصوصی، مکتب‌ها، دانشگاه‌ها، مسجدها، کشت‌زارها، معامله‌های سیاسی-اجتماعی و جیب پتلون و پیراهن مافیایا، رهبران و همه‌ی آنانی که از سرنوشت انسان و انسان زن دکان تجاری ساخته‌اند به کار رفته است که دیگر به پول کهنه و مچاله شده می‌ماند. می‌چلد و معامله می‌شود اما کم نمی‌شود و از بین نمی‌رود. کارهای خشونت‌بار ویژه‌گی‌های روزمره‌گی یافته است و بسیاری از آدم‌های خشن به طوری روزمره به خشونت می‌پردازند و هیچ کاری که نتوانند، فکر بد کرده می‌توانند. لباس و قیافه‌ی انسان‌ها را مورد دید بد خود قرار می‌دهند و دشنامی از نوع خیلی برهنه و سکس حواله‌ی انسان‌ها می‌کنند.

خشونت چیست؟ خشونت، خون است. درد است. غم است. ستم و سازش با ستم است. هر چه و هر موضوع و مورد درشتی که به انسان، تن انسان، روح و زنده‌گی انسان زخم و دردی ایجاد کند، خشونت است. از آن جایی که ما در افغانستان با خشونت خو گرفته‌ایم و همیشه در کاسترهای شهری و در مکتب‌ها و در خیابان‌ها خشونت کرده‌ایم و از خشونت برای داد و ستد و برای چپاول‌گری و چیره شدن در دل و روح هم‌نوعان خود استفاده کرده‌ایم، موضوع خشونت هم دیگر «مچاله» شده است. خشونت در جیب ماست و از آن در ماشین‌های شهری و در دکان‌ها و در هر جایی که فکر کور ما ایجاد کند کار می‌گیریم. بیش‌تر اوقات سرعت رد و بدل نوع‌های خشونت خیلی سریع است، به سرعت از جیب خود بیرون می‌کنیم. بر سر و سینه و بر روی و ابروی انسانی از نوع بی‌گناه و بی‌دفاع به مصرف می‌رسانیم. ما فکر خوب نداریم که انسانیت و نقشه‌ی انسانی زیستن در آن نهفته باشد، بلکه ما همه چیز را در جیب خود انداخته و در کمر خود بسته‌ایم تا بتوانیم در هر جایی و در برابر هر انسانی از آن‌ها خوب کار بگیریم. خشونت هم نظیر واحد پولی و کاغدهای غریب در دست و در جیب ما مچاله شده و کهنه قرار دارد و هیچ‌گاهی برای کاهش و از بین رفتنش کاری نمی‌کنیم.

همان‌طوری که در به مصرف رساندن داشته‌های مالی و پولی خود بی‌رحم و بدفرهنگ هستیم، منطق و راه نادرست پیش می‌گیریم، در خشونت هم همیشه بدمنطق و بدرفتار بوده‌ایم. بدی ما در این هست که ما از خشونت‌های کرده و انجام شده‌ی خویش ناراحت نشده‌ایم و عذاب وجدان نکشیده‌ایم. اگر پیشینیان بد و بداخلاق ما و اجداد و آباء خشن ما پس از خشونت و خون‌ریزی‌های صورت گرفته توسط خودشان اشک می‌ریختند و نامه‌ی پشیمانی خود را به ما می‌نوشتند، ما هم می‌توانستیم، به خوبی و به آسانی اعتراف کنیم و حتا اشک بریزیم اما چنین نشده است. آدم‌های خشن امروز در کشور ما هم از خشونت، تجاوز، ستم و جنایت و خیانت شان لذت می‌برند و پس از هر کار خشونت‌بار خود می‌خندند و دل خوش می‌کنند. لذت بردن از ستم‌گری، خشونت، حق‌کشی، ناانسانی و هر کار درشت و داغی که تن و روان انسان را آزار بدهد، ویژه‌گی آدم‌های خشن و بداخلاق است. متن‌ها و نوشته‌ها در مورد خشونت، می‌رسانند که آدم‌های خشن به طور عام از خشونت و کارهای خشونت‌بار خود لذت می‌برند و با انجام هر کار خشنی حس رضایت در آنان دست می‌دهد.

نمونه‌ی این ادعا را می‌توان در قضیه‌ی خشونت ضد دختر ۱۲ ساله در ولسوالی دولینه‌ی ولایت غور به خوبی درک کرد و دید که چطور عاملان خشونت با انجام کار خشن و ضد انسانی خود را راحت حس می‌کنند و هر آدم خشن در فکر خود، برای خود یک قهرمان است.

رادیوی آزادی برای این دختر ۱۲ ساله نام مستعار «رویا» را داده است. رویا: دختری‌ست که پیش از سن قانونی به شوهر داده شد و خانواده‌ی شوهرش با مادراندرش بر او خشونت روا می‌داشتند و او را در بدترین وضعیت قرار می‌دادند. وقتی مادراندرش با خشو و خسر رویا هم‌دست می‌شود و رویا را اذیت می‌کند، هیچ دلیلی ندارد به جز این که با فکر خشن و خشکش

ادامه در صفحه ۲...



هدف مبارزه با مردسالاری باشد، نه با مردان

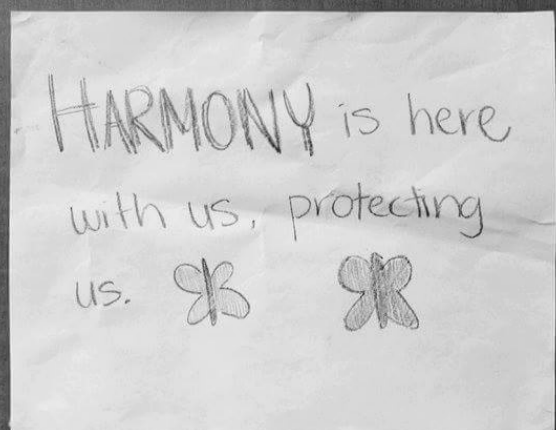
صفحه ۳

چرا مادران و نوزادان سیاه پوست آمریکایی با بحران مرگ و زنده‌گی مواجه‌اند؟



ترجمه
منبع: نیویارک تایمز
نویسنده: لیندا ویلاروسا
برگردان: اخگر رهنورد
بخش پنجم

یک بررسی علمی از ۲۶ تحقیق روی نزدیک به ۱۶,۰۰۰ نفر، که در ۲۰۰۳ انجام و سال گذشته توسط «کاکرن»، شبکه‌ای غیر انتفاعی محققان مستقل، به‌روز گردید، دریافت که زنان بارداری که حمایت مستمر قابله‌های خانگی را دریافت کرده بودند، احتمال دچارشدن‌شان به عمل سزارین ۳۹ درصد کم‌تر است. به‌طور کلی، زنان که مراقبت‌های پی‌گیر دریافت می‌کنند، اغلب نوزادان‌شان در هنگام تولد سالم‌تر هستند. اگرچه تحقیقات تجربی هنوز ارتباطی بین حمایت قابله‌های خانگی و کاهش مرگ‌ومیر مادران و نوزادان به‌دست نداده‌اند، اما گزارش‌های امیدوارکننده‌ی وجود دارند. سال گذشته، «کالج آمریکایی متخصصان زنان و زایمان»، بیانیه‌ای را منتشر کرد که در آن گفته شده بود: «شواهد نشان می‌دهند که علاوه بر مراقبت‌های منظم پرستاری، حمایت مستمر یک‌به‌یک عاطفی از سوی کارمندان حمایتی، مثل قابله‌های خانواده‌گی، برای زنان در حال زایمان نتایج مثبت داشته است.»



در اوایل نوامبر، که هوا بر اثر بخار آب، ابری و گرفته بود، «گیوا» برای جلسه‌ی دوم‌شان، به خانه‌ی لاتردوم، که

ادامه در صفحه ۲...

چرا مادران و نوزادان سیاه پوست آمریکایی با بحران مرگ و زنده‌گی مواجه‌اند؟



ترجمه
منبع: نیویارک تایمز
نویسنده: لیندا ویلاروسا
برگردان: اخگر رهنورد
بخش پنجم



تحلیل
کامران آرمان

موضوع، مجاله شده است؛ خشونت و عادت به خشونت

منفعت جویانه دیده شده است و هرکس از برنامه‌های ضد خشونت، استفاده‌ی مالی-پولی برده است و دیگر در فکر خشونت دیده‌ها و قربانیان خشونت، آن طوری که باید، نبوده است.

جان سخن این هست؛ خشونت عادی و به سان پول افغانی در دست‌های مردم مجاله شده است. به مصرف می‌رسد اما کم نمی‌شود. صورت می‌گیرد اما از هم نمی‌پاشد. بی‌تفاوتی دولت و عادت ملت وضعیت را چندان بهبود نبخشیده است، بلکه در جای جای کشور وضعیت بدتر هم شده است. امکانات، آگاهی و سواد کافی در این مورد هم نیست که قربانیان خشونت، خود بتوانند برای خود کاری بکنند.



انسان‌های خشونت دیده، از درون زندان‌ها و تا دهلیز خانه‌ها رنج می‌کشند و مورد خشونت قرار می‌گیرند. با این وصف و حساب، خوبست که با استفاده از رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، مکتب‌ها و رابطه‌های انسانی آگاهی بیشتر شود و آدم‌ها را به سوی انسانیت و برابری انسانی دعوت کنیم.

برای انسان هیچ چیزی مهم‌تر و با ارزش‌تر از باور بر انسانیت خود نیست که ما در این اجتماع به آن نرسیده‌ایم و آن باور برتر از هر باور را نداریم. ما مورد خشونت قرار می‌گیریم اما انسانیت خود را قربانی مصلحت قوم و خویش خود می‌کنیم. برای کاهش خشونت باید از راه کارهای انسانی کار بگیریم. مصلحت‌های قومی و پا درمیانی کاکا و ماما در قضیه‌های خشونت‌بار پاسخ‌گو نیست!

خود را در جایگاه یک قهرمان فکر کند. وقتی در تن رویا بیش‌تر از صد اثر سوخته‌گی و انداختن چوب در آلت تناسلی اش دیده می‌شود، برای عامل و عاملان چنین خشونت و چنین جنایتی می‌شود بدترین صفت را نوشت. اما مطمئن هستیم که وقتی چنین آدم‌هایی، حتا از چوب در آلت تناسلی یک دختر نوجوان ۱۲ ساله کار می‌گیرند، حتمی خودشان از کار خود راضی‌اند و حتا لذت می‌برند. اگر آنان ناراضی باشند، حتمی عذاب می‌کشند و یک انسان بی‌دفاع و بدپدر را تا این حد زجر نمی‌دهند. این قضیه در ماه قوس سال ۱۳۹۶ در ولسوالی دولینه‌ی ولایت غور رخ داد که رادیوی آزادی آن را چنین نوشته است: «رویا در ۲۷ قوس ۱۳۹۶ زمانی که به گفته مردم محل از سوی خرسرخ از خانه کشیده شد و در یک غار بیرون از قریه انداخته شده بود، توسط ملای محل یافت شد و سپس به مرکز غور انتقال گردید که بعد از انجام معاینات، داکتران بیش از ۱۰۰ اثر سوخته‌گی و زدن چوب به شرم‌گاهش را تأیید کردند.

خوشو، خسر و مادراندر رویا هر کدامشان به جرم خشونت علیه این طفل به کم‌تر از یک سال و شش ماه حبس شده‌اند. مسوولان در ولایت غور می‌گویند: قضایای خشونت در غور رو به افزایش است و در سال ۱۳۹۶ قضایای خشونت بیش‌تر از قضایای ۱۳۹۵ بوده است، یک از دلایل‌های بلند رفتن خشونت علیه زنان، عدم شناسایی و دست‌گیری عاملین آن است که نظر به شرایط بد امنیتی گرفتار نمی‌شوند.

رویا یک از نمونه‌های قربانیان خشونت است و خوبست که در این مورد رسیده‌گی شده است. کم نیست انسان‌هایی که بی هیچ خبر و بی هیچ سر و صدایی از موضوع مجاله شده‌ی خشونت رنج می‌برند. کم نیست آدم‌هایی که هر روز دست به خشونت می‌زنند و انسان‌ها را آزار می‌دهند. با آن که نهادهای ضد خشونت هم کم نبوده است، نهادهای دولتی و غیر دولتی بسیار شعار داده‌اند و شعرهای پوچ و بی نتیجه تحویل مردم داده‌اند، هزینه‌های هنگفتی مصرف کرده و مردم را فریب داده‌اند و نتیجه‌ای خوبی نداشته‌اند که ما بتوانیم به آن دل خوش کنیم. دلایل این هست که همه چیز با دید

نشسته و شمرده-شمرده صحبت می‌کرد. او گفت: «می‌دانم که این یک تراژدی بود و از دست‌رفتن هارمونی ضایعه‌ی بزرگی بود، اما فراموش نکن که خودت زنده ماندی، تو موفق شدی، تو نزد پسران آمدی». لاندروم، نوشتن را متوقف کرد و به گیوا نگاه کرد. گیوا پرسید: «اگر این درست است، پس چرا آن چه که در ملاقات قبلی به من گفستی، را ننویسم؟» لاندروم سرش را به نشانه‌ی تأیید تکان داد. گیوا با حروف بزرگ و مداد بنفش نوشت که «می‌دانم خداوند دستانت را در اطراف من و پسر پیچیده است؛ «خدا» و «دستان» را، درحالی که لاندروم تماشا می‌کرد، با رنگ سرخ برجسته کرد. او یک برگ کاغذ دیگر را بیرون آورد و نوشت: «هارمونی این‌جا با ما است، از ما حفاظت می‌کند». در آخر، دو پروانه به رنگ بنفش را نقاشی کرد.

چشم‌های لاندروم به پروانه‌ها دوخته شد و گفت «من هر روز یک پروانه را می‌بینم، و فکر می‌کنم که هارمونی است. این واقعیت دارد». لاندروم سرانجام لب‌خند زد، و چشمان بزرگ و سیاه‌اش به‌صورت نیمه-هلال تاب خورد: «من آن [پروانه] را بسیار دوست دارم، چون فکر می‌کنم این چیزی است که می‌توانم به آن نگاه کنم و مثل این است که [بگویم] دخترم! تو خوب خواهی شد».

با این بارداری، لاندروم تمام تلاش‌اش این بود که مطمئن باشد همه چیز به‌درستی روبه‌راه است. او به یک دکتر جدید مراجعه کرد؛ زنی که در بارداری‌هایی با خطر بالا تخصص داشت و «مدیک‌اید» را دریافت کرده بود، و این طفل را به بیمارستان دیگری تحویل می‌داد. لاندروم اکنون از گیوا خواست که یک بار دیگر برنامه‌ی تولد را بررسی کند.

گیوا درحالی که آیفون‌اش را در دست‌اش نگه داشته بود، گفت: «در ۳۰ نوامبر، من در دسترس خواهم بود، و این بدین معنی است که این می‌باید همیشه همراه من است». لاندروم با دلواپسی گفت: «چه خواهد شد اگر...». گیوا گفت: «من یک قابله‌ی خانه‌گی کمکی را در جریان همه چیز قرار می‌دهم. صرفن برای احتیاط».

لاندروم گفت «من فکر می‌کنم این بار همه چیز روبه‌راه خواهد بود»، اما این گفته‌اش مثل یک سوال به‌نظر می‌رسید.

نیمی از یک خانه‌ی چوبی دو-خانوازی بود، آمد. لاندروم در را باز کرد و از دیدن «گیوا»ی شاد و خندان، که در نگاه اول جوان‌تر از مشتری ۲۳ ساله‌اش به‌نظر می‌رسید، خوش حال شد. «گیوا» قرار بود تا ۲۲ دسامبر، تاریخ موعد او، به‌صورت هفته‌وار او را ملاقات کند، در موقع درد زایمان و وضع حمل با او باشد و شش بار دیگر (هفته‌ی یک بار) پس از زایمان از خانه‌ی او دیدن می‌کرد تا اطمینان یابد که کودک و مادرش سالم باقی خواهند ماند. لاندروم، گیوا را به اتاق نشیمن‌اش، که به‌جز سیم‌های درهم‌وبرهم و گسسته‌آزم، چیزی در آن نبود، رهنمایی کرد. او بسیاری از داشته‌های خانه‌اش- از جمله سگ‌اش و اسباب‌بازی‌های جدید کریسمس کودکان- را، هنگامی که از شوهر بدرقتارش فرار کرد، جا گذاشته بود و هنوز از عهده‌ی جاگزیرن کردن تمامی مبلمان خانه‌اش برآمده نتوانسته بود.

آن‌ها سر میز آشپزخانه نشستند، و گیوا در مورد آخرین بازدید دکتر لاندروم از او پرسید و تلاش کرد جزئیات بیش‌تری در این مورد از زبانش بشنود. لاندروم به او اطمینان داد که فشار خون و وزن‌اش، و نیز اندازه و موقعیت طفل در بطن‌اش، همه‌گی روبه‌راه بودند. گیوا درحالی که یک قطعی از لاواندولا/اسطوخودوس را که از گیاهان باغ او به‌صورت خانه‌گی ساخته شده بود، به لاندروم می‌داد، از او پرسید: «از دست چیزهایی که برایت استرس‌آور اند، خلاص شده‌ای؟». لاندروم با دو دلی- و درحالی که به پایین، روی میز، نگاه می‌کرد و هم‌زمان موهایش، با رنگ نارنجی در انتهای آن، از روی شانه‌هایش پایین آمد- گفت «کوشش می‌کنم نگران نباشم، اما گاهی اوقات... احساس می‌کنم قلبم خیلی مضطرب است».

گیوا مداخله‌های رنگی را از کیف‌اش درآورد و پیشنهاد کرد که جملات مثبتی را روی کاغذ سفید بنویسند و روی دیوارهای خانه‌ی لاندروم نصب کنند تا همیشه به آن نگاه کند و به او جنبه‌های مثبت زندگی‌اش را یادآوری کند. لاندروم یک مداد بنفش، رنگ مورد علاقه‌اش، را گرفت و با حروف کوچک و ناخوانا شروع به نوشتن کرد. اما حتی زمانی که او جملات مثبت‌اش را نوشت، کوله‌باری از بیم و هراس وجودش را فرا گرفت: وقتی درد زایمان‌اش برسد، بار دیگر خون‌ریزی می‌کند، یا دست خالی به خانه می‌آید، می‌میرد و پسران‌اش را بی‌مادر می‌گذارد. گیوا در سوی دیگر میز

افغان ملي دفاعي ځواکونه د خلکو په خدمت کې!



د هلمند ولایت د نشه یی توکو پر وړاندې د مبارزې پولیسو د ولایت په گرمسیر ولسوالۍ کې ۴۵۰ کیلو ګرامه تریاک او څو میله وسله کشف او ترلاسه او څو کسان یی هم ونیول. پولیس د سیمې د خلکو په مرسته چې غواړي هېواد یی له نشه یی توکو او جرمونو څخه پاک وي، هغه کسان چې د نشه یی توکو د قاچاق پر ناروا کاروبار بوخت دي، هڅوي، وړاندې له دې چې اوبه له ورڅخه تیرې شي، د خپل دې کار نه لاس واخلي. هغوی خپل ځان او نورو هېوادوالو ته زیان رسوي. پولیس به د خپلو عملیاتو لړۍ ته ترهغې دوام ورکړي چې دغه سیمه له نشه یی توکو پاکه شي.

تیروهای ملي دفاعي و امنیتی افغان در خدمت مردم!



پولیس مبارزه با مواد مخدر ولایت هلمند، ۴۵۰ کیلوگرام تریاک و چندین میل سلاح را در ولسوالی گرمسیر این ولایت کشف و ضبط و چندین تن را نیز بازداشت کرد. با حمایت مردم که می‌خواهند کشورشان عاری از مواد مخدر و جرایم باشد، پولیس از افراد دخیل در کار و بار نامشروع قاچاق مواد مخدر می‌خواهد، پیش از آنکه دیر شود از این عمل‌شان دست بردارند. آنها به خود و هموطنان‌شان ضرر می‌رسانند. پولیس به عملیات‌ها تا هنگامی که این ساحه از مواد مخدر پاک شود، ادامه می‌دهد.





هدف مبارزه با مردسالاری باشد، نه با مردان

اقدام می‌کنند.

۲. مردان بدفرهنگ: بیش‌تر قربانیان خشونت از طرف مردان بدفرهنگ آسیب می‌بینند، صفت توحش شاید شایسته‌تر چنین کردار باشد. خشونت در محیط کاری به صورت کلی ماهیت جنسی دارد، هدف این‌گونه مردان در نهایت دست یافتن بر تن زنان است که برای رسیدن به آن اعمال خشونت‌آمیز را پیش‌هنگ این خواست‌شان قرار می‌دهند.

۳. عدم نظارت و حمایت قانونی: در افغانستان قانون خاصی در مورد خشونت علیه زنان در محیط کار تدوین نشده است و بر تطبیق دیگر قانون‌نامه‌هایی که به زنان مصونیت می‌بخشد نیز نظارت جدی صورت نمی‌گیرد و قضایای خشونت پی‌گیری نمی‌شود؛ بنابراین وقتی یک زن مورد خشونت قرار می‌گیرد محکوم به سکوت است. این سکوت، سخت و مرگبار است که آینده‌ی یک انسان

در غرب و شرق جریان‌های زیادی مبتنی بر دادخواهی برای حق زن به راه افتادند و به‌اندازه‌ی ظرفیت و توانایی‌شان در شرایط موجود با چالش‌های فرارو مبارزه کردند. امروز که پس از مبارزه‌های پی‌گیر و تلاش نفس‌گیر برای حق و آزادی زن و نزدیک به یک قرن مبارزه برای حق کار و حق مالکیت زن بر اقتصاد خصوصی، در اداره‌های کار و کارخانه‌های تولید حضور پررنگ زنان را شاهد هستیم؛ امنیت کاری زنان به عنوان بحث مهم و حیاتی مطرح شده است. در محیط‌های کاری بیرون از خانه امنیت کاری زنان به همان اندازه سلب می‌شود که دپرو حق کار و حق مالکیت زن بر دستاورد اقتصادی‌اش سلب می‌شود. زنان به‌خاطر تعیین معیشت زنده‌گی خود و خانواده و مالکیت بر اقتصاد خصوصی ترجیح می‌دهند در کارخانه‌های تولیدی و سخت‌ترین شرایط کاری وظیفه انجام دهند. اما زنان از خانه تا شهر و از مکان‌های عمومی تا محیط کار، سراسر مفعول خشونت از جانب مردان است. در افغانستان، بیش از هر جای دیگری این خشونت پررنگ است و بدتر از خشونت آن است که این کردار نالسانی با اندیشه‌های سنتی و پندار مذهبی-افراطی توجیه می‌شود. گردانندگان رسانه‌های اجتماعی و رسانه‌های همه‌گانی متعلق به جریان‌های افراطی و جامعه‌ی سنتی افغانستان پوشش زنان را اساسی‌ترین عامل خشونت در محیط کاری می‌دانند؛ اما این پندار جز آن‌که توجیه‌گر حماقت مردان باشد دیگر هیچ مبنای علمی و جامعه‌شناختی ندارد. محو خشونت علیه زنان در محیط کار نیازمند مبارزه‌ی جدی برای امنیت شغلی زنان است که نیازمند آسیب‌شناسی جدی بوده ولی در افغانستان در این عرصه کار مهمی صورت نگرفته است.

در محیط کاری زنان با سه نوع خشونت جنسی، جسمی و عاطفی روبه‌رو خواهند شد و نکته قابل توجه این است که بخش عمده‌ای از خشونت‌های ارتکابی علیه زنان در محیط کار، از نوع خشونت جنسی است. بنا به اذعان سازمان بین‌المللی کار با توجه به دامنه گسترده ارتکاب خشونت علیه زنان در محیط کار، یکی از دغدغه‌های مهم این سازمان در محیط کار موضوع ارتکاب خشونت و آزار جنسی علیه زنان است. بر طبق گزارش‌های سازمان بین‌المللی کار، بین ۴۰ تا ۵۰ درصد از زنان در کشورهای اتحادیه اروپا، در محیط کار خود به صورت اجباری آزار جنسی، برقراری روابط جنسی و دیگر اشکال خشونت جنسی را تجربه کرده‌اند. در کشورهای آسیایی این آمار به میزان ۳۰ تا ۴۰ درصد است.

در کشورهای توسعه یافته هم طرح و نهادینه کردن موضوع «برابری» زنان و مردان در تمامی زمینه‌ها، از جمله حق کار، نتوانسته تامين‌گر حقوق بشری زنان باشد. بی‌تردید، یکی از خلاءهای جدی دولت‌های سکولار-لیبرال عدم رعایت اصول و موازین اخلاقی است. در دولت‌های اسلامی و به‌خصوص افغانستان نیز اصول اخلاقی و حق انسانی زن نادیده گرفته می‌شود. محکوم کردن مردان فارغ از ساختاری که در آن قرار گرفته‌اند درست نیست؛ به جای این‌که افراد را متهم کنیم بهتر است به ساختار توجه کنیم یعنی باید مردسالاری هدف قرار گیرد، نه مردان. از طرفی خشونت علیه زنان در محیط کار اعماد عمومی و کارکرد سازمان‌ها و نظام اداری را خدشه دار کرده و کیفیت و تولید خدمات را نیز کاهش می‌دهد.

در خشونت علیه زنان و ناامن کردن محیط کار برای زنان، علل و عوامل زیادی دخیل است، آن‌چه در افغانستان جز از مهم‌ترین دلایل این خشونت شمرده می‌شوند:

۱. فرهنگ مردسالاری: فرهنگ مردسالاری برای مردان این سرزمین چنین تلقین کرده است که بر اساس اصول دین و سنت قبیله، زنان در بیرون از خانه حق کار کردن را ندارند. با فراهم شدن فضای مناسب برای حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، زنان وارد بازار کار شدند؛ اما این حضور برای مردان بسیار سنگین تمام می‌شود و از این‌رو به اعمال خشونت

اداره‌ها پذیرفته شده است و کسی بر پرداخت تاوان اعمال خشونت بر زنان مجبور نیست. به همین دلیل تا هنوز بیش‌ترین قربانیان خشونت سکوت کرده‌اند و تعداد محدودی از زنان خشونت‌های اعمال شده را همه‌گانی کرده است و یا به ادامه‌ی کار خود در آن اداره پایان داده است. در افغانستان نیز بیش‌تر خشونت‌های جنسی بر زنان در محیط کاری در زمان استخدام صورت می‌گیرد تا زمینه‌ساز تداوم آن باشد. من بانویی را که آشنایم بود و نظر به درخواست یک گروه کاری در کابل برای شان معرفی کرده بودم، رئیس گروه، شبی پس از اولین ملاقات برای آن خانم پیام‌های با ماهیت خشونت‌آمیز فرستاده بود که باعث انصراف وی از کار شد.

آسیب‌ها و پیامدهای خشونت علیه زنان در محیط کار بسیار زننده و نابود کننده است که هر قربانی را با فرسایش شغلی، چالش روانی و مشکل خانواده‌گی، بی‌اعتمادی به جامعه، کاهش اعتماد به نفس، افسرده‌گی، اضطراب، ترس و تشویش، عذاب وجدان، احساس گناه، احساس مخدوش شدن تعهدات خانواده‌گی، داغ ننگ و بدنامی، بی‌حوصله‌گی و دل‌زده‌گی از کار و بدخلقی در محیط کار و خانواده؛ دچار می‌کند.

با اندکی تفکر با این پرسش مواجه می‌شویم که چرا توده در برابر دولت و زن در برابر مرد همواره معترض بوده، اما هرگز این اعتراض پایان ندادند؟ در تطابق با اصول کرداری خودساخته‌ی انسان‌ها جبر و خشونت همیشه از گروه مقتدر بر قشر ناتوان اعمال می‌شود. زنان نظر به ساختار وجودی‌شان که از لطافت و ظرافت خاصی برخوردار اند، در مقابل مردان بسان توده در برابر گروه مقتدر سیاسی-نظامی ناتوان و مورد خشونت قرار



می‌گیرد.

مبارزه برای امنیت زنان در محیط کار یکی از این اعتراض‌های دوام‌دار است که تاکنون به خواستگاه اصلی نرسیده است. زنان در محیط کار باید آزادی کامل داشته باشند، هرنوع کردار و پندار برای تقیید زنان و تعیین حدود بر اعمال‌شان بر اساس سنت، فرهنگ و امر عرف و دین به معنای سلب آزادی زنان است. برای حضور زنان در محیط کار نزدیک به یک قرن مبارزه صورت گرفته و با حضور زن در محیط کاری، امید بر آن بود که شاید اکنون زنان بتوانند با حضور در مسایل اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های خانواده و جامعه نیز شریک باشند. با حضور زنان در عرصه‌ی سیاست، اقتصاد و هنر که به هدف تامین معیشت زنده‌گی و از سویی در راستای حق انسانی زنان بود، چالش خشونت علیه زنان سد راه‌شان شد که خشونت علیه زنان به درازای عمر بشر پیشینه دارد و سراسر این خشونت از آدرس مرد و بسیار اندک از آدرس خود زنان اعمال شده است. پس لازم است زنان از امنیت شغلی و سلامت جسمی-روانی در محیط کاری مطمئن باشند؛ زیرا خشونت علیه زنان، تهدید جدی برای سلامتی و نادیده گرفتن حقوق طبیعی و انسانی آنان به شمار می‌رود. برای رسیدن به این هدف دولت باید قانون خاصی را تدوین و بر تطبیق آن نظارت کند، هم‌چنان به تشکیل جریان‌های فکری و مدنی حامی حقوق زنان نیاز است تا برای تامین امنیت زنان در محیط کار مبارزه کنند. پیش از این جریان‌هایی با نام فعالان حقوق زن به راه افتادند و زن را به بازار کار کشاندند تا از آنان یک نیروی کاری بسازند و دیگر جریان‌هایی با خوش‌بینی بر ورود زنان در عرصه‌ی اجتماعی، آنان را ابزار ارضای جنسی ساختند که این امر انکار نمی‌شود و مبارزه‌ی فعلی برای زدودن همین دو جریان ضرورت است.

۴. فقر و ناآگاهی زنان: تعدادی از خشونت‌ها در اثر ناآگاهی زنان از پیامد آن صورت می‌گیرد که در طول یک‌ونیم دهه‌ی اخیر در اداره‌های موسسه‌های داخلی و خارجی و حتا نهادهای فرهنگی از ناآگاهی زنان سواستفاده شده است ولی بیش‌تر ناچاری و مجبورتی زنان برای مزد کار زمینه‌ی سواستفاده‌ی مردان را فراهم می‌کند تا زنان مورد خشونت قرار بگیرند و حتا در زمان استخدام به این ذلت تن دردهند. به طور نمونه؛ وقتی مدیران سینماهای هالیوود هندوستان و هالیوود آمریکا و تعدادی از سیاستمداران بزرگ آمریکایی و تجاران اروپایی تست رسوایی خشونت جنسی‌شان رو شد، بر امنیت زنان در محیط کاری در عرصه‌ی هنر، سیاست و اقتصاد هیچ اعتمادی باقی نماند. در اداره‌های دولتی و خصوصی افغانستان وقوع چنین اتفاقی بیش‌تر ممکن است و حتا بارها چنین قضایایی رسانه‌ای هم شده؛ اما پی‌گرد قانونی نداشته است؛ یعنی در افغانستان این‌گونه خشونت به صورت یک امر محتمل در تمامی

جعد گیسو

کتاب باران سجادی

موهایم

موهایم درد می‌کند

انگشتان افسرده‌ام را به لبه‌های در چوبی خانام

-که می‌کشم

فکر می‌کنم تو مرا تماشا می‌کنی

غافل از این که تو هزار سال است مشغول درست

-کردن سالاد فصل دیگری هستی

فصلی که از سیگارهایی من در یخچال خانام الهام

-می‌گیرد

الهام که دختر من و تو شد

قبل از آمیزش

فرصت خوش‌بختی من و تو در کلبه‌های پاییزی

و من به جوهر خودنویسم فکر می‌کنم

پسری که در دوران من به دنیا آمده بود مرا به

-کناره‌های رودخانه قدیمی «راین» کشید

من در تشخیص هویت خودم مشکوک سیگار

-می‌کشیدم

و پسرک که آشفته‌گی مرا به حساب جاری‌ام خواباند

حال و هیچ‌وقت در کنار هیچ رودخانه‌ای قدم

-نخواهم زد

همه تلاش‌م پاک کردن خاطرات غمگین مان خواهد

-بود

همه عمر یک پشمی نه‌پوش خودخواه بودم

وقتی تو زاییده شدی توی صفحه‌های سیاه

-لحظه‌های من

و من و تو که غمگین‌ترین عشاق تاریخ هستیم

می‌خواهم هرزه‌گی لحظاتم را نشخوار کنم

و لحظه‌هایی که بی‌تو از کنار من در سواحل هزار

-رودخانه عبور می‌کنند

من همه مستی‌هایم را استفراف می‌کنم

و ستاره‌ها که شاهد پیوند غمگین من و تو بودند

من دستمال‌های کمرم را باز می‌کنم

و کبوترها که دیگر عاشق نیستند

و من هزار بار همه رودخانه‌ها را پیاده گز می‌کنم

به آهنگ شب‌های تولدم پیوسته می‌شوم وقتی تو

مرا فلم همه لحظه‌های افسرده زنده‌گیت ساختی

باز احساس می‌کنم ملکه شده‌ام

پای راستم را با ابهت روی پای چپم می‌اندازم

سعی می‌کنم همه زنده‌گی‌ام را فراموش کنم

وقتی تو دکمه‌های کت تنهایی مرا تعمیر می‌کنی

و من دغدغه‌هایم فقط فاصله ابر و آرایش لب‌هایم

-باشد

تو که این‌همه دور مانده‌ای از من امشب

امشب

ادامه دارد...

خواهر جان، دخرت آبروی ماره برد!

● ... ادامه از صفحه ۴

داشت. لحظه‌ای گذشت تا مادرم لب به سخن گشود. دختر از خدا بترس، این قدر کله‌شقی نکن! شغل خبرنگاری را رها کن و دیگر چیزی ننویس! برادرم امروز تهدید کرده؛ مرا گفته جلو دخرت را بگیر! می‌گفت دختر مرا می‌بینی که در خانه آشپزی می‌کند ولی دختر تو عکس‌اش را در فیس‌بوک می‌گذارد و در بیرون با بیگانه‌ها کار می‌کند. مامایت سرم قهر کرد و گفت: خواهر جان، دخرت آبروی ماره برد!

از این‌که همه دارند برای من حصار می‌کشند بغضم

نمی‌دهند. دستي بر شانه‌ام لنگر انداخت و رشته‌ی افکارم را گسست. - دخترم به چه می‌اندیشه؟ - به آرزوهایم مادر! که بعضی آدم‌ها به پرپر شدن آرزوهایم کمر همت بسته. برگشتم و سر به روی شانه‌اش گذاشتم و دستانم را به دور گردن‌اش حلقه کردم، آفتاب سفره‌ی تابش نورش را در پشت پنجره گسترانده بود، در دم پنجره نشستیم و به چشمان نگران مادرم نگریم که انگار صد سخن نگفته



خواهر جان، دختری آبروی ما ره برد!

این نوشته، گوشه‌ای از جریان فکری و مکالمه‌ی بانوی خبرنگاری است که در تقلاي آن است تا برای دیگران بفهماند که او دوست دارد زنجیر سنت را بشکند و مطابق میل خودش زنده‌گی کند؛ اما ساختار سنتی جامعه و خانواده او را دیگرگونه می‌بیند.

مهدی برادر کوچک‌ام زود وارد مکالمه شد. - آخواهر! راست می‌گویی؛ دیروز خانه محمدعلی بچه کاکایم رفته بودم، او یک فیسبوک به نام دختر درست کرده بود، فیسبوک تو را جست‌وجو کرد و داد زد می‌بینی مادر! فاطمه رفته عکس خود را در فیسبوک نشر کرده، آبروی ما رفت، دیگر پیش رفیق‌هایم سر بلند نمی‌توانم.

مهدی که زنجیرهای بی‌بنیاد مردسالاری و دیگر مقوله‌های افغانستانی را دریده است از بازخوردش در آن لحظه یاد کرد و گفت خواهر، من هم عصبانی شدم - گفتم مگر چه بدی دارد؟ خواهر من هم انسان است، حق دارد عکس خود را نشر کند، او خوب و بد اش را می‌فهمد، در ضمن به شما ربطی ندارد.

با ختم سخنان مهدی، برادرانم سکوت کرد و من بهت زده به حرف‌های هردو فکر می‌کردم. در همان لحظه به تلفن سنگ‌پایم زنگ آمد. دیدم شماره‌ی دوستم نرگس بود.

- سلام نرگس چه حال داری؟ همراه روزه چطور استی؟

- مرگ سلام چرا نامزد شدی مرا خبر نکردی؟

- ای وای خدایا توداری چه میگی نرگس؟

- راست میگم دیشب متین برادرم می‌گفت دوستت در

صفحه فیسبوک خود نوشته نامزد شده.

- عجب حرف‌هایی می‌زنی دختر، من اگر نامزد شوم که اول

به تو میگم.

من بعضی وقت‌ها بی‌کار شدم داستان می‌نویسم ولی برادر

عالی جناب برداشت غلط کرده بود که همه نوشته‌هایم

درمورد خودم است؛ اما چنین نیست. شاید ایده‌ها از

تجربه خودم است؛ اما قرار نیست تمام سیر و پیاز زنده‌گی

شخصی من باشد. نرگس که خوش‌باور محض است گفت:

آها، راستی فاطمه تو چندتا فیسبوک داری؟ متین می‌گفت

سه چهارتا فیسبوک داری. - چه میگی دختر بعضی آدم‌ها

بی‌کار مانده با اسم و عکس من برای شان فیسبوک درست

کرده که خانه هفت جد و آبایی شان می‌گویم آباد.

بعد شنیدن این دو ماجرا در مورد فیسبوکم، دم پنجره

ایستادم و به گل‌های درحال شگفتن داخل حویلی مان

نگاهم را دوختم. دوست داشتم ساعت‌ها بنشینم و تماشا

کنم. سخت دلم گرفته بود. چه گل‌هایی در این سرزمین

درحال شگفتن است؛ ولی صد افسوس که دست‌های

به رسم غیرت افغانی اجازه

... ادامه در صفحه ۳...

مادرم را صدا کردم که برادرت آمده در مهمان‌خانه تشریف دارد.

خودم رفته به اتاق برادرم. با صدای بلند گفتم برادر روز از چاشت هم گذشته و تو بی‌غم به یک پهلو افتاده‌ای و خور می‌زنی. با شصت دست راست چشمش را مالید و بازویست کرد. پلکش را به زور بالا کرد و گفت در مورد تو آهوی سربه‌هوا فکر می‌کردم. پوزخندی زدم و گفتم حالا



بگو درمورد من چه نقشه‌ای در سر می‌پروراندی؟ سرش را به نشانه غیرت بالا انداخت و گفت خواهر دیشب بچه خاله زنگ زده بود که چرا خواهرت عکس‌اش را در شبکه‌های اجتماعی نشر می‌کنی؟ چرا رشته خبرنگاری می‌خوانی؟ من او را در محفل‌ها می‌بینم که عکاسی می‌کند، آخر برایم گفت مانع خواهرت شو که از این کارها دست بردارد و این کارها را نکند.

داشتیم از تنگ‌نظری پسرخاله‌ام در عذاب می‌شدم و فکر می‌کردم که برادرم جوابش را چه گفته باشد(؟). اما او گفت، این را هم اضافه کنم که بار اول نیست؛ چند نفر دیگر هم از قوم و خویش مرا گفته که مانع این کارهای خواهر خود شو!

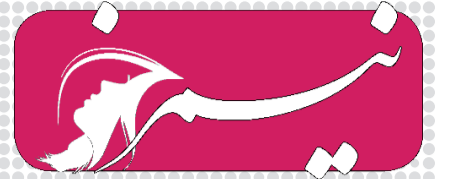
روایت
فاطمه پارسا

در یک صبح دل‌انگیز از خواب بیدار شدم و چشمانم را مالیده به افق نگاه کردم. چشمانم در آسمان به تکه‌های ابری دوخته شد که نور تازه رسیده‌ی خورشید نیم‌رخ آن‌ها را طلاکوب کرده بود. خرمن موهایم را شانه کردم و رفته جلو آینه تمام قد ایستادم و زیبایی خود را به تماشا نشستم؛ گویی دختر چند لحظه پیش نبودم، با خود گفتم دختر تنبیل هر روز شانه بزنی!

می‌خواستیم با ثبت نگاره‌ای این زیبایی را جز خاطره‌هایم بسازم که زنگ دروازه به صدا در آمد. فوری شال به سر

انداختم و رفته دروازه را باز کردم، آه ماما جانم! منتظر بودم که مامایم با چه واژه‌ای لب شیرین کند. مامایم بی‌درنگ با اخم گفت: مه می‌گویم چرا امروز رنگ خورشید طلایی است؟ حالا می‌دانم؛ دختر، موهایت دیده می‌شود، ای چه حال‌وروز است!؟

من هم از ته دل قهقه خندیدم. مگر ماما محرم نیست؟ حالا یک تار موی مرا دیدی اشکالی ندارد. دیدم که رنگ چهره‌اش تغییر کرد، از چشمانش خواندم که در دلش چه می‌گوید. من هم دیگر چیزی نگفتم و سکوت کردم. باهم رفتیم به اتاق مهمان‌خانه، بالای تشک چهار زانو نشست. من هم فرار را بر قرار ترجیح دادم و از اتاق بیرون شدم.



Nimrokh Weekly

سال دوم • شماره ۲۸ • یکشنبه ۶ جوزا ۱۳۹۷
Sunday • May 27, 2018
Vol. 2 • No. 38



خوانندگان عزیز: نیمرخ بدون جهت‌گیری خاص سیاسی مقالات و نوشته‌ها را از صاحب‌نظران منتشر می‌کند.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فاطمه زوشیانی

سردبیر: ریچانه رها
گزارش‌گر: آمنه امید
عکاس: نیلوفر نیک‌پور
صفحه‌آرا: رضا رضایی
زیر نظر هیئت تحریر
به جز روی کرد نیمرخ سایر نوشته‌ها مسوولیتش به دوش نویسنده‌گان می‌باشد.

هفته نامه نیمرخ در ویرایش مطالب دست باز دارد.

شماره تماس: ۰۷۹۸۸۹۸۸۹۴

آدرس الکترونیکی:

Nimrokhweekly7@gmail.com

انتخابات

ستاسو رایه، ستاسو راتلونکې!

د کندهار ولایت یو مخور نیک محمد د رایې وړ کوونکو په نوملړ کې په خپلې نوملیکنې ویاړي او دغه راز په دې بهیر کې د ټولو خلکو د ونډې اخیستو له امله خوښ دی.

«خوښ یم چې د رایې وړ کوونکو د نوملیکنې بهیر په ښه ډول روان دی. زه له ټولو خلکو غواړم چې په دغه بهیر کې برخه واخلي. دغه بهیر زموږ د خلکو او هېواد په کټه دی.»



نیک محمد یکی از بزرگان ولایت کندهار برای ثبت نام در لیست رای دهندگان افتخار می‌کند و همچنین از اشتراک تمام مردم در این روند خرسند است.

«خوشحال هستم که روند ثبت نام رای دهندگان به خوبی به پیش می‌رود. من از تمام مردم می‌خواهم تا در این روند اشتراک کنند. این روند به نفع جامعه و پیشرفت کشور ما می‌باشد.»

رای شما، آینده شما!

